کیهان

معارف
MaarefKayhan@Kayhan.ir

صفحه ۷
یک‌شنبه ۵ شهریور ۱۴۰۲
۱۰ صفر ۱۴۴۵ - شماره ۲۳۳۸۲

حکایت اهل راز

کریم، از تو مادر می‌خواهد

از فاضل ارجمندی در حوزه علمیه قم که به وی ارادت دارم خواستم که خاطره زیبایش از برکات بیت‌الله الحرام را برایم بنگارد. او چنین کرد، امّا راضی نشد نامش در این‌جا بیاید:

اولین بار بود که توفیق رفیق می‌شد که این بنده در حرم نبوی و وادی امن الهی در هنگامه عظیم حجّ تمتّع در میان انبوه دلدادگان به حق، چونان خَسی در میعادگاه بزرگ عاشقان الله حضور یابم.

آنان را که توفیق این نعمت فخیم فراهم آمده است می‌دانند که سفر اول، حالی دیگر دارد و شور و هیجان و شوریدگی دیگر.

در این سفر ابتدا به مدینه رفتیم، شهر پیامبر، دیار آل‌الله، شهری که «بقیع» در دل آن، انبوه انبوه خاطره را بر سینه دارد و اکنون نمادِ شگرف مظلومیتِ آل‌الله است و....

روزها یکی پس از دیگری گذشت و ما به لحظه‌های کوچ نزدیک می‌شدیم. حال و هوایی را که روز خروج از مدینه داشتم هرگز نمی‌توانم به خامه بیاورم. در آخرین لحظات بارها و بارها بر بام شدم و با چشمانی اشک بار بر قبّه سبز نگریستم و غم انباشته از جدایی را فریاد کردم....

به مکّه وارد شدیم، وادی قدس، حریم حق... که کعبه در درون آن، نمادِ برترین جلوه‌های توحید و دیرپای‌ترین خانه خدا و مردم، همچنان باشکوه و دیده‌گشا، سپیده باوران را به دلدادگی و شیدایی فرا می‌خواند.

روزها می‌گذشت و من همراه راهیان نور در حدّ توان از زیبایی‌ها، والایی‌ها، ارجمندی‌ها و... بهره می‌گرفتم.

آن سال در محضر عالمی بودم، کامل مرد و به اصطلاح پای به سن نهاده و سرد و گرم دنیا چشیده که برای بیست و یکمین بار توفیق یارش بود.

آن نیک‌مرد، بی‌آنکه در ظاهر بنمایاند، اهل دل بود و حرمت حریم حق را به خوبی می‌شناخت و پاس می‌داشت.

روزی که با هم از این‌جا و آن‌جا سخن داشتیم، گفت: برای بچه‌ها چه خریده‌ای؟

هیچ نگفتم.

دوباره تکرار کرد، با لحنی آمیخته به مزاح و جملاتی شیرین به آرامی سرم را فرو آوردم و گفتم: بچه ندارم.

پیرمرد از اینکه شاید مرا آزرده باشد نگران شد و پس از جملاتی گفت: چند سال است ازدواج کرده‌ای؟

گفتم: بیش از هفت سال.

گفت: خدا بزرگ است و شما جوان! دیر نشده است.

آن روز گذشت و من با آن پیر خردمند هیچ نگفتم.

از زندگی و چهچه‌های آن گله نداشتم. در سال‌هایی که بر زندگانی مشترکِ خوب و سرشار از محبّت و صفای ما (من و همسرم) گذشته بود، ما برای حلّ مشکل گاه به پزشکان متخصص مراجعه کرده بودیم و نتایج را با جملاتی امیدوارکننده اما با آهنگی که در پسِ آن می‌شد یأس را خواند شنیده بودیم.

با راهنمایی و پایمردیِ دوستی بزرگوار، آخرین بار به پزشکی مراجعه کردیم که در آن سال‌ها گفته می‌شد در رشته خود بی‌نظیر است و سخنش از سر دقّت و استواری؛ کارهای شگفت او نیز زبانزد خاص و عام بود.

در یکی از مراجعه‌ها و از پسِ آزمایش‌ها و... متأسفانه آن بزرگوار با لحنی به دور از خُلق و خوی پزشکی به من گفت: فایده‌ای ندارد. همسر شما هرگز باردار نخواهد شد. می‌توانی زندگانی را ادامه‌دهی و یا....

من فقط گفتم: دکتر! از نوع سخن گفتن شما متأسفم. زندگی ورای فرزند داشتن هم می‌تواند زیبایی و شکوه و... را به همراه داشته باشد.

اظهارنظر او را متأسفانه همسر نیک نهاد و وارسته‌ام شنید و آن شب، بسی اشک ریخت و گاه گفت: هر چه می‌خواهد بگوید و بگویند. دلم روشن است و به فضل خداوند، امیدوار.

من از این همه، با همسفر ارجمندم هیچ نگفتم.

فردای آن روز، آن همسفر خردمند به من گفت: می‌دانی کجایی؟! می‌دانی میهمانی؟! توجه داری که میزبانت کیست؟! چرا از خدا نمی‌خواهی؟ حاشا که اگر مصلحت باشد، خداوند، نیاز برآمده از سوز دلت را پاسخ نگوید.

سپس گفت: می‌خواهم قصه‌ای بگویم و آن‌گاه توصیه‌ای:

«سالی در محضر زائران تهرانی بودم. در میان کاروان ما زائری بود بی‌قرار و ملتهب. روزی او را بسیار نگران دیدم. گفتم: چه شده است؟

گفت: حاج آقا! دعا کن. همسرم مریض است. «سِل» دارد و حالش بسیار وخیم است. امروز صبح به خانه تلفن زدم. پسری دارم به نام کریم. گفتم: بابا! چه می‌خواهی برایت بگیرم؟

گفت: من هیچ چیز نمی‌خواهم. من مادرم را می‌خواهم. از خدا شفای مادرم را بگیر.

دیگر طاقتم تمام شده است. بی‌قرارم. اگر حادثه‌ای پیش آید، جواب کریم را چه بدهم؟!

گفتم: مأیوس نباش. امشب برو و در «حِجر اسماعیل» بنشین و با سوز و اخلاص، با خدا زمزمه کن و فقط بگو: ای خدای کریم! کریم از تو مادر می‌خواهد.

گفت: همین؟!

گفتم: همین!

گویا برق امید در چشمانش درخشید و رفت. فراد نزدیک ظهر آمد. شگفتا! چهره دگرگون، شاد و سرحال. گفتم چه شد؟!

گفت: حاج آقا! خداوندِ کریم، به کریم، مادر داد! دستور شما را عمل کردم و یک ساعت پیش با دلهره به خانه تلفن زدم. خانه ما غوغایی بود. گفتند: اکنون همسرت به پا خاسته است و خود، خانه را تمیز می‌کند و....»

آن‌گاه روی کرد به من و با لحنی بسیار صمیمی گفت: ببین! با خدا خیلی خودمانی حرف بزن! در حِجر اسماعیل بنشین و زمزمه کن و بگو: خداوندا! تو به ابراهیم در کهنسالی اسماعیل دادی. من جوانم. آیا سزاوار است انتظار مرا برآورده نکنی؟ ای خدای ابراهیم! ای خدای اسماعیل! به من ابراهیم بده، اسماعیل بده و....

مرد، لحنی بس گدازنده داشت، گویا خود با خدا زمزمه می‌کرد و نتیجهٔ زمزمه را می‌دید. نمی‌دانم این را هم گفت و یا من تصمیم گرفتم که اگر خداوند لطف کرد و پسر داد، برایش یکی از سه نام ابراهیم، محمّد یا اسماعیل را برگزینم و اگر دختری عطا کرد فاطمه و یاهاجر را.

با قلبی امیدوار، امّا سیاه، زبانی گویا امّا آلوده، آن شب را به توصیه آن بزرگوار عمل کردم و در ادامه سفر هم بسیار این درخواست را بر زبان آوردم.

از حج بازگشتم. چندان طول نکشید که لطف خداوند، شامل این بنده روسیاه گردید و کاشانهٔ کوچک ما با حضور پسری روشن شد!

برای نامش آهنگ قرعه کردم. دوستانم می‌گفتند اسماعیل نگذار، با توجیه‌هایی بی‌ربط و یَخ. شگفتا! سه بار قرعه زدیم، هر سه بار اسماعیل بود.

امیدوارم من و اسماعیل و خانواده‌ام بندگان شایسته‌ای برای خداوند باشیم و این موهبت را پاس بداریم و حرمت حریم حق را نشکنیم.

*** کتاب: خاطره‌های آموزنده، نوشته آیت‌الله محمدی ری‌شهری**
انتشارات دارالحدیث قم

هوای نفس و آرزوهای آخرت‌سوز بلای جان آدمی

منصور حسینی

امید، موتور محرکه انسان به جلو و کمال‌یابی است؛ چنان‌که قوه شهوت نیز عامل بقای انسان است؛ اما آرزوهای بی‌پایه و هواهای نفسانی می‌تواند انسان را به هلاکت افکند و نه تنها جلوی پیشرفت و کمال را بگیرد، بلکه او را از اوج انسانیت به حضیض حیوانیت بلکه پست‌تر از آن ساقط کند.

از نگاه قرآن، نسبت صعود و سقوط در انسان بسیار نزدیک و لطیف است، به طوری که با کوچک‌ترین تغییر در نیت و انگیزه، انسان به کمالی می‌رسد یا از کمالی سقوط می‌کند و مثلا نکاح و رابطه جنسی می‌تواند زناشویی یا زنا شود، یا نمازی با اخلاص، مقبول یا با ریا مردود شود.

هواهای نفسانی به سبب تضعیف قوه عقلانی نفس و قلب، می‌تواند «هاویه» (دوزخ)شود و انسان را به آن دراندازد یا می‌تواند تحت مهار و مدیریت قوه عقلانی به کمالی برساند. بنابراین، فاصله میان صعود و سقوط در انسان بس کوتاه است و او لازم است با درنگ و تأمل در اهداف الهی و ابزارهای هدایتی جایگاه و وضعیت خویش را بشناسد و در مسیر درست از توانایی‌هایی بهره گیرد که همچون تیغ دو دم می‌تواند عامل هلاکت یا نجات باشد.

امیرمومنان علی(ع) دو خصلت را موجب هلاکت انسان می‌داند که یکی آرزوهایی است که انسان را از آخرت باز می‌دارد و دیگری هواهای نفسانی که انسان را از راه خدا دور می‌سازد؛ ایشان می‌فرماید: انما اهلک الناس خصلتان هما مهلکتان من کان قبلکم و هما مهلکتان من یکون بعدکم؛ امل ینسی الاخره و هوی یضل من السبیل؛ آنچه مردم را به هلاکت می‌کشاند دو خصلت است که مردمانی پیش از شما را کشته و مردمانی پس از شما را نیز می‌کشد. آن دو خصلت عبارتند از: آرزویی که موجب فراموشی آخرت است؛ و هواهای نفسانی که از راه حق گمراه می‌سازد.(بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۶۷)

انسان در جدال متضادهای درون و برون

از نظر آموزه‌های قرآن، عالم ماده، محل تضادها و تزاحم‌ها است؛ زیرا به سبب تنگی ساختار وجودی، از چنان وسعتی برخوردار نیست تا هر چیزی در هر سطحی که بخواهد بتواند تصرف داشته باشد؛ این‌گونه است که تزاحم رخ می‌دهد و هر چیزی دیگری را به زحمت می‌اندازد. گویی باغچه پرگیاهی است که هر گیاهی برآن است تا بیشترین سطح مواد خاکی و آبی و نور را بگیرد و به تمامیت رشد خویش برسد که آن را کمال خویش می‌داند.

در خود نفس انسان نیز چنین تضادها، بلکه حتی تزاحم‌هایی نیز قابل مشاهده است؛ چه رسد که این تضادها و تزاحم‌ها به بیرون از نفس؛ یعنی نسبت به افراد همنوع یا غیر همنوع کشیده شود. به‌ویژه که انسان در ساختار وجودی و هویتی خودش موجودی با خصلت «ظلوم و جهول» است(احزاب، آیه ۷۲) که به حدّ خود قانع نیست و از آن تجاوز می‌کند.

براساس تعالیم قرآن، قوایی چون غضب و شهوت در نفس انسانی برخلاف قوه عقل گرایش به تمامیت‌خواهی داشته و حتی از حدود خویش خارج می‌شود. این‌گونه است که این دو قوه از قوای نفس فراتر از نیاز نفس عمل می‌کنند؛ زیرا قوه غضب برای آن است تا به عنوان قوه دافعه، به دفع هر چیزی بپردازد که به انسان و بقای او ضرر می‌رساند.

پس قوه غضب می‌بایست در جایی که مورد نیاز است وارد عمل شده با غضب، خطر دشمن را دفع کرده و از انسان دور سازد و این‌گونه امنیت بقایی او را تامین و تضمین کند؛ چنان‌که شهوت به عنوان قوه جاذبه مسئولیت دارد تا هر آنچه نیاز بقایی انسان است برای او فراهم آورد که شامل بقای شخصی یا بقای نوعی از طریق تناسل و فرزندآوری است. بنابراین، شهوت غذایی یا شهوت جنسی در همین ساختار تعریف و به کار گرفته می‌شود.

اگر قوای غضب و شهوت در جای خودش عمل کند و از حدود معین و مشخص خارج نشود، بسیار مفید و سازنده بلکه واجب برای بقای انسان است؛ اما در بسیاری از موارد از حدود خود تجاوز می‌کند و در شهوت غذایی مثلا از ترس گرسنگی گرفتار اسراف می‌شود که چاقی یکی از علائم همین شهوت غذایی است؛ همچنین قوه غضب هر چیزی را براساس ترس واقعی یا ترس توهمی و تخیلی می‌راند یا حذف می‌کند.

بر اساس گزارش‌های قرآنی، بیشترین درگیری‌ها و تضادها و تزاحم‌ها در درون نفس میان عقل از یک سو و هواهای نفسانی از شهوت و غضب از سوی دیگر است. بنابراین، وقتی از تزکیه نفس سخن به میان می‌آید، مراد آن است که قوای شهوت و غضب تحت مهار و مدیریت عقل در آید.

گام دوم در تزکیه نفس، فراتر از مهار هواهای نفسانی، مدیریت قوه واهمه و متخیله یا همان وهم و خیال است؛ زیرا مراتب پایین عقلانیت است که باید تحت مهار و مدیریت مراتب عالی یعنی عقلانیت رشدی در آید تا وهم و خیال به درستی برای اهداف کمالی مورد استفاده قرار گیرد؛ و گرنه اگر تحت مهار و مدیریت عقلانیت رشدی در نیاید، وهم و خیال سرکشی کرده و به هر جا می‌رود. البته برخی‌ها از این تضاد میان عقل رشدی و خیال و وهم، به جدال میان عقل و قلب تعبیر کرده‌اند، که به نظر نادرست است؛ زیرا قلب مرکز تعقل و عقلانیت است، چنان‌که مرکز عواطف و احساسات است و قرآن بر این حقیقت تاکید دارد.(اعراف، آیه ۱۷۹؛ منافقون، آیه ۳)

مهم‌ترین مرکز درگیری و جدال تضادها و تزاحمات را باید در درون نفس انسانی ردگیری کرد؛ از همین رو، پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: أعدیَ عَدوّکَ نَفسُک الّتی بَینَ جَنبیکَ؛ بالاترین دشمنان تو همان نفس اماره و احساسات سرکش تو است که از همه به تو نزدیک‌تر است و در میان دو پهلویت قرار گرفته است.(بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۴) البته مراد از این نفس، همان ذات و حقیقت کمالی انسان نیست که از آن به نفس معتدل یاد می‌شود(شمس، آیه ۷؛ انفطار، آیه ۷)، بلکه مراد بخشی از نفس است که ناظر به قوای شهوت وغضب است. از آن‌جا که گرایش این قوای نفسانی به ظلوم و جهول بودن است، از آن به عنوان «هواهای نفسانی» یاد می‌شود؛ زیرا «هوی» به عربی به معنای سقوط است؛ چنان‌که گفته می‌شود: النّجمُ إذَا هَوَی؛ ستاره هنگامی که سقوط کرد و فرود آمد.(نجم، آیه ۱) به سخن دیگر، «هوی» به معنای سقوط از بلندی و افتادن است. پس هواهای نفسانی به هر چیزی اطلاق می‌شود که انسان را از مقام انسانیت ساقط می‌کند و فرو می‌کشد. این هواهای نفسانی همان اسراف و زیاده‌روی نسبت به شهوت، غضب یا تخیل و توهمی است که انسان را از هدف اصلی دور می‌سازد که همان کمال‌گرایی اوست. کمال‌گرایی انسان باید به سوی کمال مطلق باشد که همان «خدا» است؛ زیرا خدا کمال مطلق و خاستگاه هر کمالی است و گرایش به خدا عین گرایش به کمال مطلق است.

> **پیامبر اکرم(ص) کسی را که دنبال هواهای نفسانی می‌رود و از آخرت بازمی‌ماند، به عنوان احمق‌ترین احمق‌ها معرفی می‌کند و می‌فرماید: زیرک‌ترین زیرکان کسی است که به حسابرسی از نفس پردازد و برای پس از مرگش کار کند؛ و احمق‌ترین احمقان کسی است که پیرو هواهای نفس خویش باشد و پیوسته آرزوهای خود را از خداوند درخواست کند.**

> **بر اساس گزارش‌های قرآنی بیشترین درگیری‌ها و تضادها و تزاحم‌ها در درون نفس میان عقل از یک سو و هواهای نفسانی از شهوت و غضب از سوی دیگر است. بنابراین وقتی از تزکیه نفس سخن به میان می‌آید، مراد آن است که قوای شهوت و غضب تحت مهار و مدیریت عقل در آید.**

از نظر آموزه‌های قرآن، دنبال هواهای نفسانی رفتن موجب می‌شود تا انسان از مسیر کمال‌گرایی که همان سبیل‌الله است دور شده و به گمراهی کشیده شود.(ص، آیه ۲۶) کسی که هواهای نفسانی را در جایگاه کمال مطلق قرار می‌دهد و آن را در مقام الهه و معبود می‌گیرد، در جاده‌ای قرار می‌گیرد که از خدا دور می‌شود. بنابراین، خدا نیز او را در همین مسیر نگه می‌دارد؛ زیرا خود خواسته در مسیری قرار گیرد که ضلالت است.(جاثیه، آیه ۲۳)

پس از تضاد در درون نفس، تضاد در بیرون خود را نشان می‌دهد که تضاد انسان با دیگران و تزاحم در خواسته‌ها و منافع است. البته خاستگاه تضاد بیرونی همان عدم مهار و مدیریت تضاد نفسانی میان هواهای نفسانی با عقل و قلب است؛ زیرا اگر با تزکیه نفس، هواهای نفسانی مهار و مدیریت شود، انسان در تضاد بیرونی تلاش می‌کند تا کمترین تنش را داشته باشد. البته گاه دیگران به سبب هواهای نفسانی به حدود و ثغور خود بسنده نمی‌کنند و تجاوز و ظلم می‌کنند؛ پس لازم است تا با قوه غضب به دفع ظلم اقدام کرد، ولی از چارچوب عدالت خارج نشد.(نساء، آیه ۱۳۵؛ مائده، آیه ۸)

امیدهای واهی و آرزوهای دراز، عامل هلاکت

امید و رجا به آرزویی گفته می‌شود که بر پایه مقبول و معقولی شکل گرفته باشد، در حالی که آرزوهای بی‌پایه چیزی جز وسوسه‌های شیطانی نیست که انسان را به خود مشغول می‌کند و از دستیابی به کمالات قابل دستیابی محروم می‌سازد؛ زیرا وقتی انسان به چیزهای موهوم و خیالی دل می‌بندد و بدان همت می‌نهد، در نهایت، این همت او به همّ و غمّ ختم می‌شود؛ یعنی همت به چیزی می‌کند که دست یافتنی نیست و در نهایت می‌بیند که قوت و قدرت خویش را صرف چیزی کرده که به آن دست نیافته و از این جهت نیز مغموم می‌شود که عمر و توانش را برای هیچ و پوچ تلف کرده است.

فرق «همّ» با «غمّ» در این است که اولی در جایی به کار می‌رود که انسان کاری را با همت بسیار انجام می‌دهد، ولی چیزی عایدش نمی‌شود؛ اما غمّ درباره چیزی گفته می‌شود که از دست رفته است؛ مانند غمّ از دست دادن عضوی در جنگ یا مبتلا شدن به جراحت یا مرضی در میدان نبرد؛ از همین رو «همّ» با «همت» همراه است، اما «غمّ» فقط به سبب از دست دادن چیزی مهم پدید می‌آید؛ اصولا در میادین جهاد همان گونه که دشمنان گرفتار «غم» از دست رفتن کس یا چیزی می‌شوند، مسلمانان نیز این‌گونه دچار غم خواهند شد. «غمّ» همانند «غمام» که ابری تیره و تار است دل آدمی را می‌گیرد و شخص گویی در تاریکی آن قرار گرفته است. از نظر قرآن، یکی از بزرگ‌ترین عذاب‌های دوزخی همین «غمّ» است که دوزخیان از آن رهایی ندارند و غم و غصه‌های گلوگیر، همچنان بر دل و جانشان سایه می‌افکند و هرگز آن از خارج نمی‌شوند.(حج، آیه ۲۲)

از نگاه قرآن، مومن کسی است که بین خوف و رجا زندگی می‌کند؛ او از یک طرف طمع به چیزی دارد که مستحق آن نیست، ولی خدا را کریم می‌داند و از تفضل و کرامت الهی طلب مغفرت و رهایی و بهره‌مندی از بهشت دارد و در همان حال خوف از این دارد که خدا با او به عدالت رفتار کند که در این صورت به سبب خطا و گناه ممکن است به دوزخ برود و در دنیا و آخرت گرفتار عذاب و عقاب الهی شود.

بر اساس آموزه‌های قرآن، بسیاری از مردم چون براساس هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی زندگی می‌کنند، گرفتار آمال و آرزوهای دور و دراز و بلندی هستند که غیر قابل دستیابی است؛ این‌گونه است که عمر و توان خود را در جایی به کار می‌گیرند که دست نیافتنی است.

بدترین نوع آرزو آن است که همه همت انسان را به سوی خود جلب و جذب کند و موجب فراموشی آخرت در انسان شود به گونه‌ای که هیچ کاری برای آخرت نکند و همه عمرش را مصروف دنیا کند. شکی نیست که طالبان دنیا، خواه قدرت‌خواه ثروت، به سبب آنکه هرگز سیر نمی‌شوند، تمام همت خویش را مصروف آن می سازند و هیچ تلاش و همتی برای آخرت ندارند. این‌گونه است که حتی اگر به قدرت فرعونی یا ثروت قارونی رسند، چیزی به دست نیاورده‌اند؛ زیرا این چیزها سیری‌ناپذیر است و انسان هرگز از تکاثر در قدرت و ثروت سیر نمی‌شود تا خود را مشغول امر دیگری چون امر آخرت کند. دنیاطلبان را حرص و آزمندی چنان است که گویی آب شور می‌نوشند که تشنگی آنان دم به دم بیشتر می‌شود و خود را نیازمند ثروت و قدرت بیشتر دنیوی می‌کنند. این‌گونه است که در مسیر سقوط از انسانیت قرار می‌گیرند و آخرت خویش را تباه می‌سازند. از همین رو امیرمومنان‌علی(ع) هشدار می‌دهد که پیروی از هواهای نفسانی و آن دسته از آرزوهای دنیوی که آخرت را از یاد انسان می‌برد، دو عامل اصلی هلاکت انسان و سقوط به وادی دوزخ ابدی است.

پیامبر اکرم(ص) کسی را که دنبال هواهای نفسانی می‌رود و از آخرت باز می‌ماند، به عنوان احمق‌ترین احمق‌ها معرفی می‌کند و می‌فرماید: ألا أنبّئکم بالکیّس الکیّسین و أحمق الحُمَقاء! قالوا: بلی یا رسول‌الله! قال: أکیس الکیسین مَن حاسب نفسَه و عَمِل لما بعدَ الموت؛ و أحمق الحُمقاء من اتّبع نفسه هواهُ و تَمنّی علی‌الله الأمانی؛ آیا به شما خبر دهم از زیرک‌ترین زیرکان و احمق‌ترین احمقان! گفتند: بله ای پیامبر خدا! فرمود: زیرک‌ترین زیرکان کسی است که به حسابرسی از نفس پردازد و برای پس از مرگش کار کند؛ و احمق‌ترین احمقان کسی است که پیرو هواهای نفس خویش باشد و پیوسته آرزوهای خود را از خداوند در خواست کند.(بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۹)

> **بدترین نوع آرزو آن است که همه همت انسان را به سوی خود جلب کند و موجب فراموشی آخرت در انسان شود به گونه‌ای که هیچ کاری برای آخرت نکند و همه عمرش را مصروف دنیا کند. شکی نیست که طالبان دنیا، خواه قدرت، خواه ثروت، به سبب آنکه هرگز سیر نمی‌شوند، تمام همت خویش را مصروف آن می‌سازند و هیچ تلاش و همتی برای آخرت ندارند. این‌گونه است که حتی اگر به قدرت فرعونی یا ثروت قارونی رسند، چیزی به دست نیاورده‌اند؛ زیرا این چیزها سیری‌ناپذیر است و انسان هرگز از تکاثر در قدرت و ثروت سیر نمی‌شود تا خود را مشغول امر دیگری چون امر آخرت کند.**

کربلا، نمایشگاه معنویت و انسانیت

در زمان ما معمول است که کشورها نمایشگاه صنایع درست می‌کنند و گاهی نمایشگاه جهانی از همه کشورهای دنیا درست می‌کنند.

منظور از این نمایشگاه‌ها نشان دادن محصولات فکری و عملی بشر است.

صحنه کربلا را می‌توان تشبیه کرد به یک نمایشگاه، ولی نه نمایشگاه علم و صنعت بلکه نمایشگاه معنویت و معرفت.

در این نمایشگاه، انسان می‌تواند به عظمت قدرت اخلاقی و روحی و معنوی بشر پی ببرد و بفهمد تا چه اندازه بشر با گذشت و فداکار و آزادمرد و خداپرست و حق خواه و حق‌پرست می‌شود؛ معانی صبر و رضا و تسلیم و شجاعت و مروّت و کرم و بزرگواری تا چه اندازه قدرت ظهور و بروز دارد!

معمولاً اهل منبر وقتی که می‌خواهند قضیه کربلا را بزرگ کنند جنبه فاجعه بودن و ظلم و ستم‌ها را بزرگ می‌کنند و حال آنکه ما باید از خود بپرسیم: بزرگی حادثه کربلا از چه نظر است؟ آیا از نظر فجیع بودن است؟

قطعاً این فاجعه، فاجعه کم‌نظیری است... ولی فاجعه عظیم و شاید عظیم‌تر از این در دنیا زیاد بوده، خود فاجعه مدینه کمتر از فاجعه کربلا نبوده.

عظمت مطلب از لحاظ سیدالشهداء و یاران آن حضرت است، نه از لحاظ ابن‌زیاد و ابن‌سعد و اتباع و اشیاع آنها؛ عظمت سعادت است نه عظمتِ شقاوت.

کربلا بیش از آن اندازه که نمایشگاه شقاوت و بدی و ظهور پلیدی بشر باشد، نمایشگاه روحانیت و معنویت و اخلاق عالی و انسانیت است ولی اهل منبر کمتر به آن جنبه توجه دارند.

*** مجموعه آثار استاد شهید مطهری (حماسه حسینی(۱ و ۲))، ج ۱۷، صص: ۴۶۵-۴۶۴- با تلخیص و ویرایش جزئی**

مراتب اخلاص

اخلاص به معنای تصفیه عمل از هر شائبه‌ای و خالص کردن آن برای خدا است؛ خواه شائبه رضای خود باشد یا رضای مخلوقات دیگر.

اخلاص همانند ایمان و تقوا دارای شدت و ضعف و مراتب و درجات متعدد است؛ زیرا وقتی انسان بخواهد عمل خویش را از هر چیزی غیر الله پاک و پاکیزه کند، این غیر الله می‌تواند شامل خواهش‌های نفسانی انسان حتی پاداش عمل در دنیا و آخرت نیز باشد. پس یکی از مراتب اخلاص آن است که انسان در هنگام عمل خواسته نفسانی خویش از پاداش در دنیا و آخرت را نیز کنار نهد و عمل خود را از آن پاک و پاکیزه سازد. پس با ندای بلند فریاد می‌زند:

گر مخیر بکندم به قیامت که چه خواهی
عشق ما را بس و نعمت فردوس شما را
که این فریاد را در دنیا دارد و آثار آن در قیامت خود را نشان می‌دهد.

اما عالی‌ترین مرتبه اخلاص آن است که بنده نه خود را می‌بیند و نه عبودیت خود را و نه عالم و اهل آن را، بلکه در مشاهده ربوبیت الهی از حدّ عبودیت تجاوز نمی‌کند و تنها «العبد» بودن را می‌بیند. در این شرایط انسان به همان حقیقتی می‌رسد که خدا از او خواسته است: الا لله الدین الخالص.(زمر، آیه ۳) در چنین خلوصی بنده نه غیر خدا می‌بیند و نه خودش را، بلکه فانی در عبودیت و بندگی است و حتی بندگی و عبودیت خود را در هیچ حالی حتی در حال عبادت نمی‌بیند، بلکه هر چه است خدا است. پس عبودیت او به تفکر و رویت نیست، بلکه عبودیتش به «تجلی» است، چنان‌که پیامبر(ص) در مقام «عبده» در اسرای الهی و معراجش در نماز به نمایش گذاشت.

چراغ راه

لزوم تلاش برای تغییر ضدارزش‌ها به ارزش‌ها

قال الامام الحسین(ع): «لا یحل لعین مؤمنه تری الله عصی فتطرف حتی تغیره».

امام حسین(ع) فرمود: بر هیچ چشم مومنی روا نیست که ببیند خدا نافرمانی می‌شود، و چشم خود را فرو بندد، مگر آنکه آن وضع را تغییر دهد.[1]

۱- امالی، شیخ طوسی، ص ۵۵

حکایت خوبان

طلب بیعت از امام حسین(ع) توأم با تهدید به مرگ

یزید ابن معاویه در آغاز ماه رجب سال شصت هجری... در حالی به حکومت رسید که بیرون از دمشق بود. چون به دمشق آمد، نامه‌ای برای ولید ابن ابی‌سفیان، فرماندار مدینه نوشت: هرگاه نامه‌ام به دست تو رسید، حسین ابن علی و عبدالله ابن زبیر را فرا بخوان و برایم از آنها بیعت بگیر، و اگر از بیعت سر باز زدند، گردنشان را بزن و سرشان را برایم بفرست. از مردمان دیگر هم برایم بیعت بگیر و هر که امتناع کرد، همان حکم را درباره‌اش اجرا کن. تمام.[1]

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱

پرسش و پاسخ

تشکیل حکومت، یا دیدگاه جمع

پرسش:

انگیزه اصلی و اهداف امام حسین(ع) در نهضت حسینی چه بوده و کدام نظر از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام و سیره پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع) از جامعیت لازم برخوردار می‌باشد؟

پاسخ:

اهداف امام حسین(ع) در نهضت کربلا چند لایه بوده و ابعاد مختلفی را در بر می‌گیرد. یکی از آنها شهادت‌طلبی امام حسین(ع) و دیگری تشکیل حکومت اسلامی بنابر دعوت کوفیان از آن حضرت بوده است.

تشکیل حکومت

برخی از عالمان بزرگ شیعه، مانند شیخ مفید و سیدمرتضی، و نیز برخی از عالمان معاصر، بر این عقیده‌اند که امام حسین(ع) برای تشکیل حکومت قیام کرد. اینان چنین باور دارند که امام حسین(ع) نخست برای امتناع از بیعت با یزید ابن معاویه، از مدینه به سوی مکه حرکت کرد و آن‌گاه که «مسلم ابن عقیل» حمایت مردم کوفه را به وی گزارش داد، به قصد تشکیل حکومت و احیای سنت پیامبر خدا(ص) به سوی کوفه حرکت کرد.

شیخ مفید در کتاب المسائل العکبریه، صفحه ۶۹ تا ۷۱ ضمن سوال و جوابی، هدف امام حسین(ع) را مانند همه مجاهدان پیروزی و مغلوب ساختن دشمن دانسته و می‌نویسد: «چرا امام حسین(ع) به کوفه رفت، در حالی که می‌دانست کوفیان او را تنها می‌گذارند و کمکش نمی‌کنند و او در این سفر کشته می‌شود؟ اما اینکه حسین(ع) می‌دانست که کوفیان، او را تنها می‌گذارند علم قطعی به آن نداریم، زیرا نه دلیل عقلی و نه نقلی برای آن هست.» گفتنی است در عصر حاضر، تنها کسی که دیدگاه تشکیل حکومت را به صورت استدلالی تبیین کرد، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی بود. وی بر این عقیده است که امام حسین(ع) از همان آغاز، هدف از پیش تعیین شده‌ای نداشت، بلکه به اقتضای شرایط، تصمیم می‌گرفت و هدفی را تعقیب می‌کرد. به نظر او، قیام امام حسین(ع) چهار مرحله داشت و ایشان در هر مرحله‌ای، هدفی را تعقیب می‌کرده است. یادآوری می‌شود که نظر رایج اهل سنت در تحلیل حادثه عاشورا نیز تشکیل حکومت به وسیله امام است. ابن کثیر عنوان یک بحث از کتابش را به همین نکته اختصاص داده است: «حکایت حسین ابن علی(ع) و علت هجرتش با خانواده، از مکه به عراق برای به دست آوردن حکومت» (البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۴۹) روشن است که صراحت کلام اهل سنت در تبیین اهداف امام حسین(ع) و عدم اختلاف آنان در این زمینه، از آن روست که آنها تنها نگاهی تاریخی به این مسئله دارند و بحث‌های کلامی را در آن دخالت نمی‌دهند!

امر به معروف و نهی از منکر

هدف دیگری را که در کنار شهادت‌طلبی و تشکیل حکومت می‌توان مطرح کرد، عامل امر به معروف و نهی از منکر است که از روز اولی که امام حسین(ع) از مدینه حرکت کرد، با این شعار حرکت کرد. از آن نظر، مسئله این نبود که چون از من بیعت می‌خواهند و من نمی‌پذیرم، قیام می‌کنم، بلکه این بود که اگر بیعت هم از من نخواهند، من به حکم وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، باید قیام کنم و نیز مسئله این نبود که چون مردم کوفه از من دعوت کرده‌اند، قیام می‌کنم(هنوز دو ماه مانده بود که مردم کوفه دعوت کنند و نامه بنویسند) بنابراین از همان روزهای اول مسئله این بود که چون دنیای اسلام را منکرات فراگرفته است، من به حکم وظیفه دینی، به حکم مسئولیت شرعی و الهی خود قیام می‌کنم.

دیدگاه جمع

این نظر که جمع میان همه اهداف امام حسین(ع) اعم از شهادت‌طلبی، تشکیل حکومت و امر به معروف و نهی از منکر را در بطن خود دارد، درصدد سازگاری دادن میان این اهداف است، چرا که احادیث فراوانی از پیامبر(ص) و ائمه(ع) نقل شده که دلالت بر شهادت‌طلبی امام حسین(ع) دارد و از طرفی خطابه‌ها و نامه‌های امام حسین(ع) نیز بر تشکیل حکومت و امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارد که همه این اهداف باهم قابل جمع بوده و هیچ‌گونه منافاتی با یکدیگر ندارند. لذا به چند صورت می‌توان میان این اهداف تناسب و سازگاری به وجود آورد:

۱- مرحله‌ای کردن هدف: از برخی نوشته‌های شهید مطهری برمی‌آید که وی هدف امام حسین(ع) را مرحله‌ای می‌داند که بعد از رسالت اصلی امامت یعنی امر به معروف و نهی از منکر در مرحله نخست حضرت قصد تشکیل حکومت داشت، ولی پس از خبر شهادت مسلم به امام حسین(ع) قصد امام شهادت بود.(مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۷، ص ۳۷۱، ۲- قصد مستقیم و غیرمستقیم: علامه عسکری بر این عقیده است که امام حسین(ع) قصد شهادت کرد، اما می‌خواست که مردم علیه حکومت یزید قیام مسلحانه کنند.(معالم‌المدرستین، ج۳، ص ۳۰۸)، ۳- تشکیل حکومت با علم به شهادت: آیت‌الله استادی می‌نویسد: ما نمی‌گوییم امام به قصد کشته شدن رفت بلکه می‌گوییم با علم به این‌که کشته می‌شود رفت، اما علی‌الظاهر، طبق دعوت اهل کوفه برای تشکیل حکومت رفت.(سرگذشت کتاب شهید جاوید، ص ۳۳۹)

بنابراین امام حسین(ع) با این اهداف به میدان مبارزه با طاغوت زمان درآمد: ۱- اصلاح امور امت اسلام ۲- اقامه حق و طرد باطل ۳- عزت و آزادگی ۴- انشای ظلم و ستمگری حاکمان بنی‌امیه ۵- زمینه‌سازی برای تشکیل حکومت اسلامی.

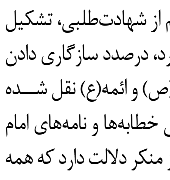

سلوک عارفانه

شهادت‌طلبی اولیاءالله

اولیاءالله مرگ به صورت شهادت را بلا شرط از خدا طلب می‌کنند، زیرا شهادت هر دو خصلت را دارد: هم عمل و تکامل است... و (هم) از طرف دیگر انتقال به جهان دیگر است که امری محبوب و مطلوب و مورد آرزوی اولیاءالله است. این است که می‌بینیم مثلا علی(ع) آن‌گاه که می‌بیند مرگش به صورت شهادت نصیبش شده از خوشحالی در پوست نمی‌گنجد (و می‌فرماید: فزت ورب الکعبه، قسم به پروردگار کعبه که رستگار شدم.)[1]

۱- نهضت حسینی، شهید مرتضی مطهری(ره)، بینش مطهر، ص ۱۶۸

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir